

گل موسی

<"xml encoding="UTF-8?">

عاشقان سلام :

آنچه از پیش چشمانتان می گذرد گلگشتی است در باغ نگاههای خورشید کریمه اهل بیت حضرت معصومه (سلام الله علیها) آنجا که ضریحش جانبخش ترین نقطه نورانی زمین است و بارگاهش ملکوتی ترین نقطه آسمان و این چند خط عرض ارادتی است ناقص از جانب بنده ای روسیاه و کمترین از عاشقان و دلباخته گان کوی فاطمه معصومه (سلام الله علیها)

در وجود با کرامت این بانو هیچ نقصي یافت نمی شود اما در نوشتار من به اندازه تمام ستاره ها کاستی هست که تقاضا می کنم که عاشقان ولایت پس از مطالعه از تذکر آن چشم پوشی نفرمایند.
با توجه به عظمت بانو حضرت معصومه (سلام الله علیها) نقاط تاریک بسیاری در زندگی ایشان یافت می شود که جا دارد مردمان تحقیق به بررسی آن بپردازند.
این نوشته تنها سعی بر پرداختن ادبی به اهم اتفاقات زندگانی بانو داشته که انشاءا... دراین راه موفق بوده باشد.
به هر ترتیب این چند سطر را با عاشقانه ترین واژه ها به ساحت مقدس همه عاشقان کریمه اهل بیت تقدیم می کنم به امید آنکه از باده شفاعت بانو لبریز گردیم.
قم - حامد حجتی

لبخند بهشتی

عطر گل همه جا را فرا گرفته بود و نسیم در نهایت لطافت از کنار چشمانم عبور می کرد بار دیگر محضر مبارکش را درک می کردم ،چقدر نگاه کردن به چشمانش لذت بخش بود هروقت می آمدم تندیس مهربانی اش پیش چشمانم جلوه گری می کرد و من مبهوت در طراوت کلامش باقی می ماندم .
وقتی به خدمتش رسیدم کنار گهواره کودکش نشسته بود و با کلامی لطیف با کودکش سخن می گفت؛ چقدر مهربان و پدرانها!

پیش تر رفتم زانوی ادب در پیشگاهش زدم و آرام به حضرتش گفتم :

- با نوزاد سخن می گوئید ؟

نگاهش آرام از چهره معصوم کودک برداشته شد و تمام حجم مرا فرا گرفت :

- آری ...

و با مکثی کوتاه ادامه داد :

- اگر بخواهی تو هم می توانی با کودک سخن بگویی.

- من ! ...

- آری تو ...

شگفتی ازچشمانم می بارید ، امام صادق علیه السلام دوباره نگاه مهربانش را از پهنای صورت نورانی کودک گرفت و به من گفت :

- بیا

جلو رفتم ... با شگفتي تمام به چهره كودك نگاه كردم وقتي چشمان زيبايش را به نظاره نشستم ، ناخودآگاه گفتم :

- سلام عليكم

لبان كوچك و زيباي كودك به حركت درآمد و جواب سلام مرا داد بهت زده اين جريان را پي مي گرفتم ، كه كودك آهسته به من گفت :

- نامي كه براي نوزاد تازه متولد شده ات انتخاب كرده اي تغيير بده كه خداوند از آن نام ناخشنود است (1) شگفتي ام دو چندان شد ، اين كودك از كجا مي داند كه خداوند به من تازه فرزندي عنايت كرده ، آن وقت اين طفل اسم آن كودك را از كجا مي داند؟! تمام وجودم لبريز از بهت و شگفتي شد كه كلام امام صادق عليه السلام به تمام سؤالات من پاسخ داد :

- تعجب نكن ... اين كودك من موسي است . خداوند دختري به او عنايت مي كند كه نامش "فاطمه" است ، او در سرزمين "قم" به خاك سپرده مي شود .

هركس او رادرقم با معرفت زيارت كنده بهشت مي رود (2). وجودم لبريز از عشق به اين كودك و فرزند اوشد ، دوست داشتم شبانه روز به چهره معصوم و زيباي موسي نگاه كنم ... راستي " فاطمه " دختر موسي چگونه بانوبي است ؛ نمي دانم ، اما وقتي به چهره پدرش نگاه مي كنم تمام وجودم لبريز از محبت اين بانو مي گردد .

چه قاصدكهاي زيبايي دورتادور گهواره اش چرخ مي زنند ، چشمهايم را به كودك مي دوزم و او هم با يك لبخند بهشت را ميهمان چشمانم مي كند ...
" فداها ابوها "

از راه دور مي آمديم ، خستگي راه بر شانه هايمان سنگيني مي كرد و تنها اميدمان ديدار محبوب قلبهايمان امام كاظم عليه السلام بود . شبانه روز سفر هميشه به اين فكر مي كرديم كه در اولين نگاه ، به آقا چه بگوييم و از او چه بخواهيم ؟

شبهه كه اطراق مي كرديم ، چشم در چشم ستاره ها تا طلوع فجر با مولايمان عاشقانه مي گفتيم . از هستي و ظرايف و دقايق آن سؤال مي كرديم و آرزو داشتيم آقا جوابمان را بدهد . چه شبهائي كه در خلوت ، با آقا صحبت مي كرديم و مجنون وار در پي اين بوديم كه بهترين واژه ها را براي سخن گفتن با آقا بياييم ... آه چه شبهائي بود !

وارد مدينه شديم ، با كوله باري از سؤال سراغ وجود نازنين امام را گرفتيم ، اما ...

اما گفتند : آقا به مسافرت رفته اند . چقدر سخت بود ، وقتي اين حرف را از زبان مردم شنيديم . تمام ناراحتي مان از اين بود كه بايد هر چه سريعتر به شهر خود باز مي گشتيم . ناگزير سؤالهايمان را نوشتيم و از اصحاب امام خواستيم ، هنگام مراجعت آقا جواب سؤالهايمان را مکتوب کند ، تا حداقل به پاسخ سؤالهايمان دست بياييم ، اگر چه از ديدن آن وديعه الهي محروم شده بوديم .

سؤالهايمان را نوشتيم ، جهاز شتران را بستيم و آماده بازگشتن بوديم... كه خبر آوردند " حضرت فاطمه معصومه (سلام الله عليها) " دختر خردسال و آشنا به مرام ولايت امام موسي سؤالهايمان را جواب دادند .

شگفت زده بوديم وقتي به پاسخ ها نگاه مي كرديم ، انواري خدائي كه تنها در كلام معصومين مي توان يافت در آن يافتيم .

خوشحال از اینکه به پاسخ خواسته هایمان رسیدیم و غمناک از این که سعادت زیارت مولایمان را نیافتیم . با دستی پر از مفاهیم بلند کلام حضرت معصومه (سلام الله علیها) اما با دلی هجران کشیده فقدان امام شهر را ترك گفتیم .

تمام کاروانیان در التهاب هجران محبوب قلبها می سوختند و بیابان را به سوی زادگاهمان طی می کردیم که خبرآوردند در مسیر راه با کاروان امام تلاقی خواهیم کرد و زیارت امام کاظم (علیه السلام) نصیمان می شود . اشک شوق چشمانمان را فرا گرفته بود و تصویر زیبای امام موسی کاظم (علیه السلام) در چشمهایمان نقش بسته بود ، چقدر دلپذیر بود زیارت محبوب قلبها !

وقتی امام فهمیدند که حضرت معصومه (سلام الله علیها) جواب سئوالهایمان را مکتوب کرده اند آنها را طلب کردند بعد از مطالعه جواب ها ، لبان نورانی شان آرام و مطمئن سه بار این کلمات را تکرار کردند :

- فداها ابوها ... فداها ابوها ... فداها ابوها ...

پدر به فدایش ... پدر به فدایش ... پدر به فدایش ...

وقتی این واژه ها را از امام می شنیدیم عطر مدینه و غربت بی بی در تمام کاروان حکم فرما شد. در خاطراتمان سخنان حضرت رسول تداعی می شد که به حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) اینگونه می گفتند (3). و آنگاه بود که می توانستی چراغانی اشک را در دیده هایمان ببینی .

نسیم خنکی در بیابان می وزید و عطر کرامت حضرت معصومه (سلام الله علیها) تمام وجودمان را پر کرده بود حالا ، هم چهره نورانی امام را دیده بودیم و هم با دستان با کرامت بانوی دو عالم از کوثر ولایت سیراب شده بودیم . چه سعادت از این بهتر ...

وقتی کاروان امام در افق ناپدید می شد ، رطوبت اشک را برگونه هایمان حس می کردیم ، قاصدکها میان ما و کاروان نورانی امام فاصله انداخته بودند و ما همچنان در درک معرفت این خاندان مبهوت بودیم ...

گل موسی

بوی باران بود ام باران نمی بارید ، گاهی رد پای عابری خسته کوچه ها را در می نوردید و اهنگ لطیف نسیم کوچه های مدینه را پشت سر می گذاشت . همه ساکت بودند حتی از دیوارهای کاهگلی هم صدایی در نمی آمد . در خانه امام موسی همه چشم انتظار بودند تا میهمانی سبز پوش چشم های خویش را به آنها بسپارد ...

موسی (علیه السلام) نماز می خواند و بچه های کوچک چشم به در دوخته اند تا با صدای روح بخش کودکی زیبا به سرور بنشینند . در میان آن منتظران عاشق رضا (علیه السلام) از همه نگران تر چشم به در دوخته بود . عطر بهشت بر شهر وزیدن می گیرد ، چشم های رضا (علیه السلام) می درخشد و بر قنوت موسی شبنم می نشیند ؛ ملائک آرام از آسمان می آیند .

خنده بر لبهایشان موج می زند و صدای هلهله کروبیان با گریه آغازین " فاطمه " درهم می آمیزد . گریه و خنده ارمغان این تولد مبارک است که بر لب و چشم های همه جلوه می کند .

رضا خوشحال است چون خواهرش " فاطمه " را در حریری سبز و زیبا می بیند . امام موسی کاظم (علیه السلام) که سلام نمازش را می دهد به سجده شکر می رود و به شکرانه حضور این دختر اشک می ریزد .

آفتاب وجود فاطمه معصومه (سلام الله علیها) زمین را نورانی کرده است ؛ درست مثل زمانی که مادر بزرگوارش زهرا (سلام الله علیها) دنیا آمده بود . همه شاد باش می گویند . آمده اند به چشم سایه آستان معصومه این

گل محبوبه . چشم هایش به زلالی کوثر است . وقتی که پدر را نگاه می کند زیباترین شعر هستی را با نگاه معصومش می سراید . موسی (علیه السلام) گفتاری از پدر بزرگوارش را به یاد می آورد که فرمود :
" خدا را حرمی است که آن مکه است ، رسول خدا را حرمی است که آن مدینه است ، امیرالمومنین را حرمی است که آن کوفه است و ما را حرمی است که آن قم است . از فرزندان ما دختری ، فاطمه نام در آنجا دفن می شود که هر کس او را با معرفت زیارت کند بهشت بر او واجب است .

" نجمه " قنداقه سبزش را در آغوش می گیرد و بوسه اس گرم را نثار پیشانی بلندش می نماید . لبخندی کودکانه بر چهره ملکوتی اش می نشیند . " نجمه " فاطمه " گل موسی " را سخت در آغوش می گیرد و می بوید ، عطری از چهره زیبای فاطمه برانگیخته می شود . وقتی صدای اذان امام موسی کاظم (علیه السلام) گوش جان "معصومه" را نوازش می دهد ؛ چشمهایش آینه دار بهشت می شود .

رضا (علیه السلام) آرام به فاطمه نگاه می کند و فاطمه هرگاه چهره برادر را زلال چشمش می یابد لبخند می زند و در حافظه تاریخ بار دیگر محبت این برادر و خواهر چون زینب (سلام الله علیها) و حسین (علیه السلام) ثبت می شود . قاصدکها هم خوشحال و شاد دور سر فاطمه چرخ می خورند و میلاد این محبوبه الهی را جشن می گیرند .

قاصدکهای عاشق

شمیم دل نوازی سراسر خانه موسی را فرا گرفته ، خنکهای نسیم حضور فرزندی الهی که امروز خانه ساده و بی ریای امام را جلا داده ؛ د رهوا جاری است . شادی ، لبخند و مهرورزی واژه هایی است که با آمدن این نور رسیده روح دیگری یافته اند . وقتی غنچه لبخند روی لبهای زیبایش می شکوفد امام موسی کاظم (علیه السلام) ، خاتون دو عالم حضرت نجمه و امام رضا (علیه السلام) سراسر شادی و شور می شوند .

آنچه بیش از همه جلوه گری می کند نگاههای معصومانه فاطمه به برادرش رضا است . در برخورد چشمهای رضا با صورت زیبا و دوست داشتنی فاطمه لبخندی جریان دارد که زیباترین تغزل عالم است . عشق در نگاههای ملکوتی این دو معنا می یابد و دلدادگی در خنده های برادرانه رضا تجلی دارد فاطمه را به آغوش می کشد و پیشانی اش را بوسه باران محبت می کند و فاطمه تمام این خوبیها را با یک لبخند پاسخ می دهد .

آنچه در وجود این دو جاری است همان محبت و عشقی است که زینب (سلام الله علیها) و حسین (علیه السلام) را شیدا کرده بود . فاطمه و رضا دو بال ملکوتی نجمه اند که بیشتر از همه به چشمهای خویش ایمان داشتند .

آنچه از برگهای تاریخ می توان دریافت رابطه عمیق و عاشقانه این دو برادر و خواهر است . تا آنجا که وقتی امام رضا (علیه السلام) به امر خلیفه به سرزمین ایران هجرت کردند دل نازک خواهر تاب فراق برادر را نیاورد و راه ایران را پیش گرفت .

فاطمه شب ها با ستاره ها از خوبیهای رضا (علیه السلام) می گفت و روز تمام دلدادگی خود را به قاصدکهای عاشق می سپرد تا به رضا (علیه السلام) برسانند .

روزها و شبهای پرخطر سفر برایش آسان می نمود چرا که دیدار محبوب ، امید قلب و برادر عزیزش را در انتهای سفر امید داشت و به این امید آنچنان خرسند بود که تمام سنگینی سفر بر شانه هایش سبک می نمود . شوق دیدار برادر در قنوتهایش تجلی داشت ، و نمازش از عطر حضور رضا پر بود . وقتی به سجده می رفت زیارت امام خویش را آرزو می کرد .

روزهاي سفر دير به شب مي انجاميد و مسافت حجاز تا طوس چقدر طولاني تر شده بود ، چشمان معصومه (سلام الله عليها) در طول سفر همچنان افق را مي كاويد تا كدامين روز از راه برسد و انوار تابناك برادر را در خويش پنهان داشته باشد . كاروان همچنان به سوي طوس در حركت بود و هر روز قاصدكهاي عاشق پيغام معصومه را براي برادرش رضا بر بالهاي باد مي بردند ...

محبوبه بيمار

كاروان بيابان را مي شكافت و پيش مي رفت ، جز زنگ كاروان هيچ صدائي به گوش نمي رسيد . به خليفه ظالم خبر رسيد كه كارواني از سادات هاشمي كه مريدان و فرزندان و اقوام امامند در راه طوسند و به آروزي ديدار خورشيد خاندان حضرت رضا (عليه السلام) راه مي پيمايند ؛ خليفه كه از حضور با صلابت سادات هاشمي بيم داشت سپاهي را مهيا ساخت تا اين كاروان را از حركت باز دارد . ساوه تازه به قدوم كاروانيان منور شده بود و انوار علوي بي بي معصومه (سلام الله عليها) بر روح شهر جاري شده بود كه سپاه مأمون به شهر آمدند ، گروههاي گريختند و بيست و دو نفر به شهادت رسيدند و حضرت معصومه چون عمه اش زينب زخم دار اين فاجعه بود . كشته شدن همراهان و نديمان غمي فزاينده را براي بانوي صبور به ارمغان آورده بود . بانو بيمار شده بود ، نمي دانم بدست سپاهيان او را مسموم کرده بودند يا از فرط بيماري تاب از كف داده بود اما هر چه بود روزگار سختي بر بانوي كرامت مي گذشت . بيماري بر جسم بانو چنگ انداخته ، ديگر تاب رهسپاري تا طوس را نداشت ، روزها را به سختي به شب مي رساند و شبهايش را تنها با قاصدكهاي عاشق هم صحبت است . ستاره ها براي دلداري به عيادتش مي آيند و ماه هر شب تا صبح بر بالينش بيمارداري مي كند . امشب گل محبوبه ما بيمار است . و چون مادرش نماز شب را نشسته مي خواند . نمي دانم امشب بانو قنوتش را به كدامين دعا معطر مي سازد . به سجاده بانو نزديك مي شويم شايد دوباره بتوانيم عطر زلال گل محبوبه را از سجاده معصومه (سلام الله عليها) استشمام كنيم .

پروانگان شيدا

مردم قم عطر بهشت مي دادند . چند گاهي بود كه قدمهاي قمي ها ساوه را با طراوت كرده بود . سادگي از چشمهايشان مي باريد و عشق به اهلبيت در پيشاني بلندشان تجلي داشت . آنقدر عاشق بودند كه چون خبر رسيدن محبوبه آل رسول را شنيده بودند به ساوه آمدند تا اين سلاله سبز با قدمهاي بهاري اش شهر آنان را نيز معطر سازد . قم سالهاي متمادي عطر ولايت مي داد و از رايحه دل نواز حب علي لبريز بود . قم نگين انگشتر ولايت پيشگان ايران بود و تنديس محبت ايرانيان به خاندان آفتاب . و امروز كه ساوه ميزبان محبوبه رضا حضرت معصومه است قدمهاي سبكبال قمي ها را نيز شانه هايش احساس مي كند .

بيماري و از دست دادن تعدادي از كاروانيان توان از معصومه (سلام الله عليها) ربوده بود اما وقتي قاصدكها خبر حضور قمي ها را به او دادند لبخند زيبايش به صبح طراوت داد داد و شبم ها بار ديگر بر گونه گل ها خود نمايي

کردند .

آري اهالي قم به استقبال قدمهاي خانم آمده بودند تا غبار راهش را سرمه چشمانشان گردانند و از مژگان عاشقشان فرشي بگسترند تا پذيراي گامهاي هاشمي حضرت فاطمه معصومه (سلام الله عليها) باشند ؛ گاه ملاقات قمي ها با بانو ديني بود . فرشتگان مسافت آسمان تا زمين را پيموده بودند تا در اين ضيافت زيبا حضور داشته باشند.

اشك ميهمان چشم ها بود . بي بي پشت پرده اي آرام نشسته بودند و قمي ها عاشق دست بر سينه ايستاده بودند .

خورشيد با تمام زيبايي اش اين لحظات ناب را مي سرود و آسمان دست نوازش خود را بر سر همگان مي گستراند . چه زيبا بود حضور اين عاشقان ولايت در کنار بانوي كرامت.

موسي بن خزر ج از عاشقان مجنون و دلسوخته اهل بيت كه هميشه چشمانش تجليگاه ياد و نام اهل بيت (عليه السلام) بود ، گام پيش نهاد و آرام گفت : بانوي بزرگوار ، "قم" در انتظار قدمهاي ملكوتي شماست . آيا قمي ها اين سعادت را دارند كه ميزباني شما را داشته باشند ؟ اگر كرامت كنيد و قدم بر چشمهاي ما بگذاريد سعي خواهيم كرد ميزبانان خوبي براي شما باشيم .

سكوت معني دار خانم دل شيعيان قمي را چراغاني كرد و چيزي نگذشته بود كه موسي بن خزر ج مهار مركب خانم را در دست گرفته و راه قم را در پيش رو داشت .

قاصدكها شاد بودند اما تلخي بيماري بانو هنوز تمام لبخند را بر لبهايشان ننشاندۀ بود . زمين ساوه دلگير و غمين به غروب مي مانست چون در اين چند روز بهترين ساعات خويش را زير گامهاي گل محبوبه سپري کرده بود .

ابرها از پس كاروان بانو در حركت بودند و نسيم هم آنها را همراهي مي كرد . موسي بن خزر ج چون گل نوشكفته شاد بود و قم به پايان رسيدن اين انتظار را به جشن نشسته بود.

شبم اشك

مردم زيادي به استقبال آمده بودند ، زنان و دختران قم با چشمهاي مهربانشان به ديدار بانو مي شتافتند . بعضي تا چشمانشان به جمال بانو روشن مي شد از شوق نمي توانستند سخن بگويند . بانو ميهمان موسي بن خزر ج بود و در اين روزها مردم براي عرض ارادت پايكوب خانه او بودند . او كه مهرباني مرامش بود و عشق به اهل بيت درچشمانش موج مي زد .

دست مهربان خانم بر سر شهر كشيده شده بود و همه افراد حضور بانو را ارج مي نهادند . فضاي شهر را عطر امام رضا (عليه السلام) به خود گرفته بود . همه جا از خانم سخن به ميان مي آمد .

روزها مردم به ديدار بانو مي آمدند و شبهاي اين محبوبه مهربان به عبادت سپري مي شد . هر شب استوانه هاي نوراني از آسمان شهر به سوي آسمان كشيده شده بود . وقتي دقت مي كردي تسبيح آسمان و زمين . درختان و پرندگان ، همه و همه را مي شنيد . خانه موسي بن خزر ج كانون مناجات شبانه قم بود . آه كه چه اشكهايي چه گريه گريه هاي معصومانه اي در دل شب بر گونه هاي بانو جاري مي گرديد . گاهي از دوري برادر مي سوخت گاهي مناجات مي خواند و گاهي سكوت مي كرد .

در اين مدت کوتاه كه محبوبه رضا اشك هايش را به شب هاي قم مي سپرد صبح كه خورشيد سر بر مي آورد بر

رخ تمام گل هاي شهر ژاله صبحگاهي جلوه گر بود .

و من مي دانم كه طراوت شب‌نم اشك بانو تا هميشه در شب هاي شهر جاري خواهد بود .
دوري برادر براي خواهري مهربان چون معصومه بسيار دشوار مي نمود و از اين رو بانو بعد از نمازهايش دست به دعا بر مي داشت و در هجران برادر چون شمع مي سوخت و از خدا مي خواست كه تا فراق بين او و برادر را به سر آورد . چه روزگاري بر قم گذشت ؛ شبها يکپارچه اشك بود و روزها خورشيد بغض کرده بود و اينها نبود مگر به خاطر چهره بيمار خانم .

پروانه ها مي گفتند : چند روز است خانم خوشحال تر به نظر مي رسد . شايد قاصدكها خبري از برادر برايش آورده بودند ... نمازهاي بانو عطر وصال مي داد اين را از تشهد نمازهايش مي توان فهميد .

عطر عبادت

هميشه وقتي گل هاي باغچه پژمرده مي شوند ، بلبلان غمگين مي شوند و نشاط و شادماني جاي خود را به ياس و خمودي مي دهد .

گل هاي باغچه طراوت چشم هاي بهارآفرينند و افسردن آنها يعني همان لحظاتي كه ديگر عطر بودن نمي وزد و همه جا از التهاب حضور خالي مي شود .

خانم در خانه موسي بن خزرج اقامت نموده بود ، اتاقي كوچك در آنجا بود . كه خانم روزها بر بستر بيماري اش مي آرميد و شبها با تمام ناتواني در اوج عروج به عبادت مي گذشت .

چند روز بود كه هجران برادر با ضعف عمومي بانو دست در دست هم ناتواني و بيماري را براي خانم به ارمغان آورده بودند .

گاهي وقتها چشم هاي بانو به افق خيره مي شد ، نمي دانم كدامين صحنه او را چنين مجذوب خود مي نمود . در اين بين پروانگان، پرستار واقعي لحظات سبز خانم از اشك خويش دوا مي ساختند و از برکت دستهاي خود براي بانو طعام مهيا مي نمودند . اما او همچنان در تب بيماري مي سوخت . چشمان قم بيمار بيمار بود .

هوا از عطر ياس تهيه شده نمي دانم شب‌نم ها طراوت خود را به كدامين دشت سپرده بودند .

شب كه مي شد ، ماه و ستاره ها همگي گرد "ستيه" (4) جمع مي شدند و چشم به قنوتهاي باراني بانو مي سپردند شايد شفاي گلبرگ پژمرده شان را از عروج دعا در يابند . اين روزها زمين و زمان خاكيان و افلاكيان ختم "امن يحيب" گرفته اند . شايد بانوي خوبها بار ديگر لبخندي بهشتي بر لبانش نقش بندد .

عطر عبادت خانم كه دركوچه هاي كاهگلي قم مي پيچيد ، تنها نويد زندگاني شهر بود ، "ستيه" همچنان نگران گلبرگ هاي محبوبه رضاست . بعد از اين عطرناب سلوك بانو سالها در اين مكان نوازشگر مشام تاريخ خواهد بود . بي جهت نيست "ستيه" بعد از سالها مدرسه علوم ديني مي گردد و جوانان شيعه در پناه عبادتگاه بانو به تحصيل و تهذيب مي پردازند .

بيماري او همه را نگران کرده و گريه هاي شبش بند قلب هاي شيعيان را از هم گسسته است. امشب چشمان ستاره ها نگران تر از هميشه به قم دوخته شده است . گاهي نيم نگاهی به ماه دارند اما همچنان خود را در تلاطم نگراني قم رها ساخته اند .

قاصدكها بيقرارند . فاصله "ستيه" تا عرش را مي پيمايند و دائم زير لب "يا من اسمع دواؤ ذكره شفاء" مي خوانند ، شايد بار ديگر سلامتي را در چهره بانو به نظاره بنشينند .

نگاههای ستاره ها غریب است و پروانه های شیدا سر از پا نمی شناسند و بانو در کمال آرامش دل به مناجات سپرده است در حالی که بیماری و پیشانی اش موج می زند .

" خدایا طاقت دوری او را نداریم ، شفایش را عنایت کن ... " این صدای قاصدک بود که اکنون به نماز حاجت ایستاده اند ...

- " خانم بعد از این با که نجوا کنیم ، برای که از غیب خبر بیاوریم و قاصد خوبیهای که باشیم ... " صدای مویه قاصدکها بود که آتش به دل همه می زد ، آری بالهای عروج باتو گشوده شده بود و او را تا ملکوت ، تا عرش ، تا خدا پرواز داده بود . پروانه ها مثل همیشه آرام و بی صدا می سوختند و کم کم بالهایشان رنگ خاکستر به خود می گرفت .

- " خانم یادت هست ، از ابتدای سفر ما خبر رسان تو بودیم و پیغام های برادرت را برایت می آوردیم، درست بود ما را تنها بگذاری و بروی ... درست بود ... دور تا دور " ستیه " را چشمهای بارانی احاطه کرده است . پیکر سرور خود غمگانه می سوزند و خاکستر بر سر می پاشند . صدای شیون آنها شهر را پر کرده است . غربت معصومه (سلام الله علیها) تمام نگاهها را به سمت مدینه می کشاند آنجا که پیکر بانوی آب(5) آرام غسل داده می شد . و علی ، حسن ، حسین زینب و ام کلثوم (سلام الله علیها) تنها عزاداران آن سوک بودند اما تنها تفاوت این رحیل با عروج زهرا در این است که چشمهای عاشق بسیاری از قمی ها در این غم بارید ، حال آنکه در سوک ارتحال فاطمه زهرا (سلام الله علیها) تنها انگشت شمار چشم بود که لیاقت گریستن و مشایعت او را داشتند ...

عجب غربت انگیز است این ارتحال ، شیعیان ولایی و راستین هرگز نخواهند گذاشت گرد غربت بر مزار بانو بنشیند .

بابلان باغی بود از آن موسی بن خزرج مردم پیکر بانو را به آن سو تشییع می کردند . شانه های شهر در این سوگ بزرگ ناتوان شده بود . زن و مرد کوچک و بزرگ با چهره هایی غبار آلود و حزن سوگواره می خواندند و بدنبال پیکر بانوی کرامت او را تا عرش تشییع می کردند ؛ روز بود اما ستاره ها هم به مشایعت آمده بودند و در پیشاپیش تابوت شور می زدند .

وقتی تابوت مادر معصومه (سلام الله علیها) فاطمه مظلومه (سلام الله علیها) را تشییع می کردند تنها دستهای مهربان چند صحابه همراه تابوت بود اما اینجا به وسعت تمام قلب های عزادار قمی دست برای تشییع آمده اند . چه تصویر غمناکی است ؛ هزاران عاشق به مشایعت گل محبوبه خود آمده اند . آه ستاره ها سینه می زنند و ماه نوحه می خواند ...

مردان سبز پوش

چه روزهایی بر تاریخ قم گذشت ورود و عطر افشانی اش نقطه عطفی در تاریخ این شهر بود و رفتنش غمبارترین روز را برای قم به ارمغان آورده است .

آل سعد سردابی در ملک موسی بن خزرج حفر کردند تا پیکر محبوبه خدا را در آن دفن کند . مقدمات تدفین آماده شده بود . زنان متقی و پارسا گل برگهای پیکر معصومه (سلام الله علیها) را به اشک چشم غسل دادند و آماده بودند تا پیکر بانو را بر شانه هایشان تا بی کران افق تشییع نمایند . چه سخت است خدایا ! پیکر پاک يك گل در میان خاک پنهان گردد. چه سخت است وقتی که بادهای زرد گلبرگ های نوشکفته گلی را پرپر کنند . چه

سخت است با خاندان آفتاب همنشین بودن و پس از مدت کوتاهی دل کندن از این همه روشنایی .
چه سخت است خدایا ! چه سخت است. هر وقت عطر نمازش در آسمان شهر می پیچد، شمیم قنوت‌های زهرای
مرضیه و نسیم مظلومیت زینب علیهما السلام بر شهر وزیدن می گرفت و حالا بار دیگر شهر در روز مرگی خود
غوطه ور است . آه که چقدر احساس تنهایی می کنیم معصومه (سلام الله علیها) يك دنیا صفات پاك و
پسندیده بود که همه را از پدر و برادرش آموخته بود و هم اکنون این تندیس سلوك است که به سمت خدا سفر
می کند .

پیش از اینکه جمعیت سوگوار برسند قاصدکها خود را به قبر بانو سپرده بودند و با خاك نجوا می کردند و عطر
خاك را به حافظه خود می سپردند و اشك چشمان خود را با خاك بستر عروج بانو می گرفتند .
ستاره ها مات و مبهوت به قبر می نگرند و منتظرند تا آخرین نگاه‌های خود را وقف بانوی خوبیها نمایند.
جمعیت از راه می رسد تا پیکر محبوبه را به سرداب برند و به خاك بسپارند ... اما چه کسی ؟ چه کسی توان این
خاك سپاری را دارد ؟! سئوالی بود که در تمام چشمها جرقه می زد ...
صدای گام‌های سوارانی از دور به گوش می رسد ...

- دست نگهدارید دو سوار نقاب پوش به این سمت می آیند .
نگاه‌های نگران به سمت دیگر کشانده می شوند دو سوار می آیند با قامتی رشید استوار و با صلابت از اسبها به
پایین می آیند بر بانو نماز می گذارند پروانه ها هم به آنها اقتدا می کنند و بانو را به قبر می سپارند . مردم
همچنان مبهوت در حضور نورانی مردان سبز پوشند که سوار بر اسب در انتهای افق محو می شوند ؛ گویی زمان از
حرکت ایستاده بود وقتی مردان سبزپوش به خاکسپاری بانو مشغول بودند . حق هق گریه قاصدکها و مبهم
خواندن فاتحه به گوش می رسید . آه آن گرد خاکستری که روی قبر بانو باقی مانده چیست ؟
آری بالهای سوخته پروانه هاست و امروز آنها هم سوختند . هم جامه دریدند و هم خاکسترشان را باد با خود تا
جوار حضرت او برد ...

سلاله عشق

او بانوی کرامت ، محبوبه رضا ، معصومه موسی عروج کرد و يك دنیا اشك و رحمت نصیب قم گشت . از آن پس
دل‌های هزاران شیعه به ضریح زیبا و با صفای خانم گره خورد و شیعیان هرچه دلتنگی از فقدان مزار بی بی
حضرت فاطمه (سلام الله علیها) در دل نهفته دارند . اینجا و در کنار بارگاه نورانی این سلاله عشق صمیمانه با
حضرت معصومه (سلام الله علیها) در میان می گذارند . چه بسا دل‌هایی که از داغ زهرا سوخته است و برای
تسلی خاطر دل در گرو این بارگاه نورانی دارند .

شاعری دلسوخته کلامی زیبا را در این حال و هوا به واژه کشیده که :

آن قبر که در مدینه شد گم پیدا شده در مدینه قم

حضرت معصومه تجلی محبت های فاطمه زهرا (سلام الله علیها) است و گاه برای شیعیان واقعی جریانات و
حکایاتی به وقوع می پیوندد که باور به این حقیقت را استوارتر می گرداند مرحوم آیت ا... مرعشی نجفی مکرر
جریان آمدن خویش به قم را اینگونه نقل می کنند که :

پدرم مرحوم آیت ا... سید محمود مرعشی که در نجف اشرف می زیست بسیار علاقمند بود که به طریقی محل
قبر شریف جده اش زهرا (سلام الله علیها) را بیابد . برای این مقصود مشغول عبادت و ذکر و دعا شد و چهل شب

به آن مداومت کرد تا شاید از طریقی از محل مرقد شریف حضرت آگاه گردد شب چهلّم بعد از انجام اعمال مخصوص و توسل فراوان به بستر خواب رفت و در عالم خواب به محضر امام باقر (علیه السلام) رسید امام به او فرمودند:

"علیک بکریمه اهل البیت".

ایشان تصور کرد منظور امام از این جمله " حضرت زهرا سلام الله علیها " است عرض کرد : آری قربانت گردم ! من نیز برای این جهت چهل شب به عبادت و توسل پرداختم که محل شریف قبر آن حضرت را دقیقتر بدانم و زیارتش کنم . امام (علیه السلام) فرمودند : منظور من قبر شریف حضرت معصومه در قم است پس افزودند :

به خاطر مصالحی خداوند اراده نموده که قبر حضرت زهرا برای همیشه بر همگان مخفی باشد از این رو قبر حضرت معصومه را تجلیگاه قبر شریف حضرت زهرا (سلام الله علیها) قرارداده است . اگر قرار بود قبر حضرت آشکار باشد همان شکوه و عظمتی که برای مرقد حضرت زهرا (سلام الله علیها) مقدر بود خداوند برای قبر حضرت معصومه (سلام الله علیها) قرار داده است(6).

بعد از بیدار شدن از خواب آیت ا... سید محمود مرعشی بی درنگ با همه اعضای خانواده اش از نجف اشرف عازم قم شد و به زیارت مرقد حضرت معصومه (سلام الله علیها) پرداخت .

آری هرگاه به زیارت محبوبه خدا می روم اشک هایم را نذر مظلومانه آل الله می نمایم تا روزیکه سبز پوش ذوالفقار بدست ، از افق طلوع کند و برمزار غریبانه مادر خویش بارانی شود .

قاصدکها ، پروانه ها و ستاره ها هر روز به نمازهای بانو اقتدا می کنند و چه زیباست عطر محبوبه آل بیت ! وقتی نسیم نوازشگر زیارتنامه چشمهایمان را طراوت می بخشد .

یا فاطمه اشفعی لنا عندالله

والسلام

منابع

- 1- بحارالانوار
- 2- منهاج الدموع
- 3- مفاتیح الجنان
- 4- حضرت معصومه فاطمه دوم
- 5- کریمه اهل بیت
- 6- فروغی از کوثر
- 7- ماهنامه کوثر